

در دفاع از سوسیالیسم

جلد ۷

هاری مگداف
رومان روسدلسکی
و ...

www.KetabFarsi.com

ABADIS
LIBRARY

\$5.00

در دفاع از سوسیالیسم

(جلد ۷)

هری مگداف

اندی پولاک

۱. کوریر و آ. کامپ

میشل لووی

ر. رازدالسکی

ژیلبر بلاردون

در دفاع از سوسیالیسم

جلد ۷

نویسندگان: هری مگداف، اندی پولاک، ا. کوربیر، آ. کامپ، میشل لووی، روسن

رازدالسکی، ژیلبر بلاردون

مترجمان: مریم خراسانی، ح. آزاد، و. کیوان، فرشید قهرمانی، آ. آذرین، عطار د

طرح روی جلد: کریم

چاپ اول: بهمن ۱۳۸۱

قیمت: ۵ یورو

Iranischer Kulturverein(Bidar)

Bei Iranische Bibliothek

Am Judenkirchhof 11C

D-30167 Hannover

Tel.0511-714544

Iranischer Kulturverein(Bidar)

Stadtsparkasse Hannover

Kt-Nr:172073

BLZ:25050180

فهرست

- آیا درس‌هایی برای آموختن وجود دارد؟ ۵
هری مگداف
- تکنولوژی اطلاعاتی و خودمدیریتی سوسیالیستی ۲۵
اندی پولاک
- سوسیالیسم آرژانتین و آمریکای لاتین ۴۷
ا. کوربیر و آ. کامپ
- درباره بحران سوسیالیسم واقعاً موجود ۶۱
میشل لووی
- مارکس: درباره جامعه سوسیالیستی ۶۹
رومن رازدالسکی
- اقتصاد بازار یا سرمایه‌داری ۱۰۵
زیلبر بلاردون

www.KetabFarsi.com

آیا درس‌هایی برای آموختن وجود دارد؟

نویسنده: هری مگ‌داف

مترجم: مریم خراسانی

مشخصه‌های جدید سرمایه‌داری قرن بیستم - هم‌چون نقش فزاینده سرمایه انحصاری، امپریالیسم، بین‌المللی شدن تولید و امور مالی و گسترش رفاه حکومتی در مرکز - آنچه را که لازمه قوانین تحرک سرمایه‌داری بود و کارل مارکس مدت‌ها پیش کشف کرده بود، تحت تأثیر قرار داد، ولی تغییر نداد. علی‌رغم پیش‌رفت‌های عظیم در علم و تکنولوژی و وقوع جنگ‌های بزرگ و تحولات تاریخی دیگر، یکی از مشخصه‌های توسعه سرمایه‌داری بر جهان مسلط شد: شکاف بین ثروت و فقر و فاصله میان ملت‌های فقیر و غنی و هم‌چنان ادامه می‌یابد و بیش‌تر می‌شود.

دلیل این تداوم آن است که بین دست‌آوردهای نظام و شکست‌هایش ارتباط منطقی وجود دارد. نظام بازار و بازرگانی تحت هدایت انگیزه سودیابی، نیازی مبرم به انباشت سرمایه را به وجود می‌آورد که بر طبق ضرورت ذاتی نظام، به بهره‌کشی سرمایه از اکثریت مردم کره زمین و حتی خود کره زمین منجر می‌شود. این ارتباط متقابل در بطن قوانین حرکت سرمایه‌داری برقرار است: تمایلات بنیادینی که اگرچه با تحولات تاریخی، تعدیل و تقریباً تصحیح می‌شوند، هم‌چون نیرویی کور، ابتدایی و مستقل از اهداف و تصمیمات کسانی که در اقتصاد مؤثرند، خودنمایی می‌کنند.

اما درباره جوامع شرق اروپا، پس از انقلابی که روی داد، چه باید گفت؟ آیا آنها نیز تابع قوانین کور عینی بودند که به مصیبت کنونی انجامید؟ آنچه دانستن آن اهمیت دارد این است که «قوانینی» وجود داشته است که بعضی از این اقتصادها را به ورطه سقوط کشاند، آن قوانین در درجه اول در حوزه سیاست بوده‌اند و نه اقتصاد، بدیهی است که هر اقتصاد با جغرافیا، نیروی کار موجود، اراضی قابل کشت و دیگر منابع طبیعی محدود می‌شود. در عین حال با وجود این محدودیت‌های عملی، کشورهایی که به دگرگونی‌های اجتماعی انقلابی گردن نهادند در صدد برآمدند تا نظام‌هایی اقتصادی، آزاد از سلطه بازار داخلی و بین‌المللی، و در نتیجه، آزاد از نیروهای کور و عینی، پدید آورند. چنین قرار بود که به جای تبعیت جامعه از سلطه اقتصاد، مسئولیت کامل به اهل سیاست واگذار شود.

اما کدام سیاست‌مداران؟ از وجه آرمانی اگر بنا بود که اقتصاد در خدمت جامعه باشد، لازم بود که مردم این جامعه درباره این که با منابع و تکنولوژی موجود چه باید کرد، حرف آخر را بزنند، به بیان دیگر، قدرت باید در دست مردم می‌بود. اما همان‌طوری که می‌دانیم، آنچه روی داد جز این بود. از این رو در طی سال‌های اول شکل‌گیری اتحاد شوروی برای پیش‌روی در مسیر سوسیالیسم کوششی به عمل آمد. ولی طولی نکشید که مسیر حرکت دگرگون شد و به یک نظام اجتماعی انجامید که نه سرمایه‌داری بود و نه سوسیالیسم. به این معنی که نیروهای کور اقتصاد سرمایه‌داری، تا حد زیادی حذف شدند و در عوض، کنترل اقتصاد در دست دولتی متمرکز شد که تحت حاکمیت اقلیتی کوچک انحصار قدرت سیاسی را در اختیار داشت.

حاکمان جدیدی که در رأس قرار داشتند به حمایت گروه‌های ذی‌نفع به ویژه به نهادهای سیاسی و اقتصادی ایجاد شده و یک ایدئولوژی خدمت‌گزار، وابسته بودند، و تمام این‌ها، الگوهای انباشت سرمایه را تحت تأثیر قرار دادند و در بازسازی شکل‌بندی اجتماعی جدید سهیم بودند.

این جامعه جدید بی‌مانند در انجام جهشی بزرگ به جلو در زمینه صنعتی شدن، بدون کمک اقتصاد سرمایه‌داری، و با آن در تحقق برخی از اهداف اجتماعی مهم از جمله ریشه‌کن کردن بی‌کاری موفق گردید. اما این جامعه تضادهای خودش را نیز

پدید آورد که عبارت بودند از: یک ساختار بوروکراتیک که از مردم جدا بود و با فاصله زیادی از توده‌ها عمل می‌کرد و چنان سخت و نفوذناپذیر بود که می‌توانست رد اصلاحات اقتصادی و سیاسی که به وسیله مقامات بالا برای بهبود کارایی تولید و توزیع طرح‌ریزی می‌شدند خراب‌کاری کند. این وضع به بروز اختلافات بسیار انجامید چه در وضع زندگی طبقات مردم و چه در میان جمهوری‌ها و مناطق مختلف هر جمهوری، و لایه‌های اجتماعی بالا و میانی جامعه که برای موقعیت بهتر و روش زندگی‌ای مشابه طبقات مرفه غرب، تلاشی منازعه‌جویانه می‌کردند. تا زمانی که اقتصاد قادر بود یک نرخ رشد سریع را تداوم ببخشد، مجال مانور کافی برای پیش‌گیری از رسیدن تضادها به نقطه غلیان و انفجار وجود داشت. اما زمانی که سرعت نرخ رشد کاهش یافت و اقتصاد سرانجام دچار رکود شد، مرحله بحرانی عمیق آغاز گردید- بحرانی که موجودیت نظام را مورد تهدید قرار داد. اگرچه نخبگان حاکم تشخیص می‌دهند که اقدامات جزئی، دیگر نمی‌توانند مصیبتی بزرگ را دفع کنند، اما میان ایشان درباره آن‌چه لازم است انجام شود، آشکارا اختلافاتی وجود دارد. کسانی هستند که ظاهراً راه چاره را در انتقال سریع به روش سرمایه‌داری می‌جویند، اگر چه حاضر نیستند که بی‌پرده آن را مطرح کنند. دیگران دگرگونی‌های اساسی را به جز بازگشت به سرمایه‌داری- یعنی وضعیت بینابینی- پیش‌نهاد می‌کنند. اما به نظر می‌رسد که تمام آنان در یک مورد توافق دارند و آن این است که اتحاد شوروی و سایر دول بلوک شرق، جوامعی سوسیالیستی تحت هدایت اصول مارکسیسم- لنینیسم بوده‌اند. با قبول این اصل، نخبگان اداری و فکری در جست و جوی راهی برای خروج از بحران و حفظ موقعیت ممتاز خود و بهبود آن تدریجاً نه تنها انواع «سوسیالیسم» استالینی تا برژنفی بل که بینش سوسیالیستی متقدم‌تر را نیز رها می‌کنند، اگر چه ارادت لفظی نسبت به واژه‌های کلیدی ابراز می‌شود یعنی که شعارهای اصلی را حفظ می‌کنند. آنان همچنین در کار به دور انداختن تمام تحلیل‌های مارکسیستی همراه با مارکسیسم کوتاه‌نظر آکادمی شوروی هستند.

بنابراین، شگفت‌آور نیست که گروه‌های صاحب امتیاز در جامعه در جست و جوی درس‌هایی برای آموختن، به تحلیل انتقادی مارکسیستی از اشتباهاتی که روی داده

است نمی‌پردازند. در عوض برای کسب راه‌نمایی به کشورهای سرمایه‌داری پیش‌رفته روی می‌آورند زیرا که مجذوب شیوه‌های زندگی گروه‌های مرفه در آن جوامع و ادعای ارزش‌های آزاد جامعه‌شناسی و اقتصاد بورژوازی آن‌ها هستند.

یکی از چرخش‌های طنزآمیز تاریخ این است که وظیفه بازنگری گذشته از دیدگاه مارکسیستی در زمان حاضر، به جنوب و غرب واگذار شده است، جایی که مردم می‌دانند سرمایه‌داری چگونه چیزی است و از کنه آن چه علوم اجتماعی نام گرفته و حاکم بر جامعه است، آگاه‌اند. به هر حال تحلیل کاملاً انتقادی از جوامع پس از انقلاب، امری جدی‌تر از یک بازی روشنفکری است. این تحلیل تنها در صورتی معنی پیدا می‌کند که با آرزوها و آمال مردم در پیوند باشد، به این دلیل ساده که اگر قرار است گرسنگی و سایر عوارض فقر محو شوند و زیست‌سپهر مناسبی برای زندگی در روی زمین باقی بماند، باید یک نظام اجتماعی بسیار متفاوت با سرمایه‌داری بنا شود. انتقاد نهایی، از تجربه کوشش‌های آینده توده‌ها برای ایجاد جامعه‌ای که نیازهایشان را برآورده سازد، منتج خواهد شد. در این احوال، تغییرات ایدئولوژیکی در اروپای شرقی که مسائل ریشه‌ای را به طور کلی نادیده می‌گیرد، موضوع بحث محافل مترقی بقیه جهان شده است. ناگهان محاسن بازار، برتری‌های مالکیت خصوصی نسبت به مالکیت دولتی مؤسسات و غیرعملی بودن تلاش برای بنای سوسیالیسم در جهانی که زیر سلطه سرمایه‌داری است، روی زبان تندروها افتاده و آنان را سردرگم کرده است. این مسائل را نباید مهم گرفت، اما مهم این است که بدانیم این مسائل از طرح موضوعات اساسی‌تر طفره می‌روند و مشخصه‌های اصلی جوامع پس از انقلاب و علل ریشه‌ای بحران‌های آن‌ها را مطرح نمی‌کنند، به علاوه فقط آمال شخصی اقلیت ممتاز آن جوامع را برمی‌آورند. برای روشن‌تر شدن مطلب، لازم است که ویژگی تاریخی قضایای برجسته‌تر روز را درک کنیم و بپرسیم که چه ارتباطی با مسائل اساسی‌تر و به راستی اولیه ناشی از سوسیالیسم دارند.

پیش از هر چیز لازم است بدانیم که هیچ نمونه از پیش تعیین شده‌ای برای سوسیالیسم وجود ندارد و مطمئناً هیچ نمونه‌ای که برای تمام فرهنگ‌ها و تمام زمان‌ها مناسب باشد یافت نمی‌شود. این سخن به معنای فقدان اصولی کلی منبعث از سنت

مارکسیستی و از تجربه ناشی از مبارزات آزادی بخش ملی و مبارزات اجتماعی انقلابی نیست اما با تمام تنوعی که در سوسیالیسم ضروری و مطلوب است، دو پرسش وجود دارد که در هر وضعیتی لازم است به روشنی به آنها پاسخ داده شود: چه نوع سوسیالیسمی؟ و برای چه هدفی؟

پاسخ به این پرسش‌ها نه تنها در آغاز حرکت، بل که پیوسته در هر مرحله از آن ضروری است. دلیل این توجه آن است که در طی سالیان بسیار و دهه‌های مرحله گذار و انتقال بارها و بارها نسبت به اهداف سوسیالیستی اعتراضاتی شده است. موانع بر سر راه مغایرتی بین عمل و آرمان ایجاد می‌کنند که مستلزم سازش‌هایی است که مغایر با برنامه سوسیالیستی هستند. غالباً برای رفع این تناقضات، روش‌های جانشین وجود دارند که تباهی اهداف نهایی را منتفی یا محدود می‌کنند. اما اگر سازش‌ها یک راه‌حلی صرفاً عملی را تسهیل کنند شکاف بین واقعیت و دیدگاه اصلی سوسیالیسم باز هم عمیق‌تر می‌شود. این یکی از درس‌های بزرگی است که از تجربه شرق اروپا باید آموخت. درس‌های دیگری نیز هست که خودشان به ذهن متبادر می‌شوند. اما در هر حال ارزیابی کامل درس‌ها، موکول به بررسی محققانه آرشیوها است، به شرطی که کاملاً در دسترس باشد. در ضمن، مایلم موضوعاتی را مطرح کنم که به نظر من کاملاً شایان بحث و بررسی هستند.

آیا سوسیالیسم می‌تواند بدون تغییرات عمده در آگاهی

و معیارهای اخلاقی بنا شود؟

مطمئناً کسی با این نکته که یکی از اهداف اصلی سوسیالیسم، مبارزه با نژادپرستی و رقابت قومی و ملی و سلسله مراتب پدرسالارانه است مخالفتی ندارد. در واقع، بیش‌تر جوامع پس از انقلاب در طی سال‌های نخست، در این زمینه‌ها پیش‌رفت بسیار حاصل شد. اما جوش و خروش برای ایجاد تغییرات بنیادی در وضع زنان، امحای سلسله مراتب نژادی و قومی، غلبه بر شووینیسم و مانند این‌ها پس از مدتی فروکش کرد. تعصبات و نگرش‌های کهنه درست در زیر سطح ظاهر باقی می‌مانند، و چه آشکارا ابراز شوند یا در پرده بمانند، بر آنچه در عمل رخ می‌دهد، تاثیر می‌گذارند. به همان

نسبت که مشکلات سیاسی و اقتصادی افزایش می‌یابند، انقلاب اجتماعی و انسانی نه تنها به عقب می‌افتد بل که اغلب به شدت رو به قهقرا می‌گذارد.

موج مشابهی از پیشرفت یا پسرفت در سایر زمینه‌های اخلاق نیز در شکل‌گیری آگاهی اجتماعی به راه می‌افتد. دوران شور و شوق انقلابی، زمان برتر دانستن مصالح عمومی بر منافع خصوصی گسترش می‌یابد. اما برای فرهنگ بورژوازی و وزنه فرهنگ‌های قدیمی‌تر مانند یک نیروی حس‌کننده سنگینی می‌کند، به خصوص هنگامی که این فرهنگ، وارث مبارزه با مشکلات روزمره دوره‌های دشوار می‌شود. به علاوه، فشارهای عملی‌یی که در شتاب برای صنعتی شدن بروز می‌کنند. اتکا به میراث فرهنگی بورژوازی را به عنوان یک انگیزه تقویت می‌نمایند. اگر هوس‌بازی کافی و محافظت‌های دقیق از مؤسسات وجود نداشته باشد فرصت طلبی، مقام‌طلبی و همراه آن‌ها فساد و توجه به روح رقابت فردی به تدریج رشد می‌کند.

اشتباهاتی که در جوامع انقلابی با وجود توجه به این موضوعات، روی دادند درخور نهایت توجه هستند. در بهترین شرایط تغییر در آگاهی الزاماً روندی است بسیار طولانی، اما یک چیز روشن است: پیشرفت مورد لزوم، بدون مبارزه بی‌پایان و محیط مناسب تحقق نخواهد یافت. البته، گفتن این نکته آسان‌تر از انجام آن است، و نحوه اقدام نامعلوم است. تبلیغات، آموزش و پرورش، تعالیم مذهبی، با همه نفوذشان، به تنهایی به نتیجه مطلوب نمی‌رسند. پیش‌رفت واقعی به ماهیت عمل انقلابی و مبارزه توده‌ای بستگی دارد، که این نیز به نوبه خود مستلزم نوعی شرایط اجتماعی است که زمینه را برای درگیر شدن مردم مساعد و فراهم سازد. اعمال سرکوب‌گرانه‌ای که در جوامع پس از انقلاب روی دادند مطمئناً موانعی در برابر ابتکارات توده‌ها برای مبارزه علیه تباهی آرمان‌های سوسیالیستی بودند. به علاوه هرگاه شیوه زندگی و رفتار رده‌های بالا- و به طور کلی عمل‌کرد و ساختار جامعه- با اخلاق مورد نظر سوسیالیسم ناهماهنگ یا به روشنی مغایر با آن باشد، اغلب تبلیغات آموزش‌های مجاز، چنان که شد، بی‌نتیجه خواهند ماند.

آیا وجود طبقات در جوامع سوسیالیستی ضروری یا اجتنابناپذیر است؟

آنچه تاکنون آموخته‌ایم این است که طبقات و لایه‌های اجتماعی جدید، حتی پس از سرنگونی سرمایه‌داری، می‌توانند پدید آیند و مستحکم شوند، البته شاید نه در مفهوم دقیق مارکسیستی طبقات بل که به هر حال به صورت گروه‌های ذی‌نفعی که به کارگیری مازاد تولید در اقتصاد در اختیارشان است و یا از آن سود می‌برند. از این رو، یک رده بالا که مسئول تدوین شکل نهایی تدابیر سیاسی و اقتصادی و اجرای آنهاست، الزاماً ضرورت می‌یابد. مسأله حساس، میزان درگیری مردم در این فعالیت‌ها و نیز میزانی است که مردم می‌توانند رهبران‌شان را مسئول نگاه دارند. از این بابت هیچ یک از تمامی این تجربه‌ها رضایت‌بخش نبوده است: رده‌های بالای سیاسی و اقتصادی، با فاصله زیاد از توده‌ها عمل می‌کنند و مهم‌تر این‌که آنان در روند کوشش برای تحکیم و حفظ قدرت‌شان، بسیاری از خصوصیات یک طبقه حاکم را کسب می‌کنند.

گروه‌های فرعی اجتماعی همراه با توسعه نیروهای مولد پدیدار می‌شوند. شهرنشینی، رشد اقتصادی و آموزش پیش‌رفته، موجب ازدیاد مدیران و متخصصان می‌گردند. در صورتی که اقداماتی خنثی کننده وجود نداشته باشند، مقامات رسمی دولت و حزب، مدیران بنگاه‌ها، متخصصان و روشن‌فکران، حتی اگر منشاء آنان طبقات پایین باشد، روان‌شناسی و اخلاقی را گسترش می‌دهند که با اصل تقسیم کار مطابقت دارد. موضوع مشخصاً از این قرار است که آیا طبقات جدیدی که بالقوه در حد میانی و بالا قرار می‌گیرند همراه با گروه‌های خانواده و دوستانشان، در موقعیت به دست آوردن مقام و امتیازاتی هستند که آنان را از نظر ذهنی و مادی از توده مردم جدا کند؟ در مناطق روستایی، بین دارندگان قدرت یا کسانی که به مراکز قدرت دسترسی دارند، و نیز مردم معمولی نوعی قشربندی پدید می‌آید.

هر اندازه که تفاوت‌های میان مردم در فعالیت‌های جامعه بیش‌تر به صورت خصیصه‌ای مرسوم درآید، به همان اندازه طبقات بالایی و میانی که پدید می‌آیند در ایجاد موقعیت برتر در میان نسل‌های آینده توانا‌تر می‌شوند. چنین به نظر می‌رسد که

تمامی این‌ها از دیدگاه قراردادی قابلیت عمل و ایدئولوژی همراه با آن، برای جامعه روشی کارآمد باشد تا اکثریت مردم از مهارت‌های اداری که با تجربه رشد می‌کند، برخوردار شوند و حداکثر بازده را از سرمایه‌گذاری در آموزش تخصصی عالی کسب نمایند. اما اگر این ترتیب اجتماعی به حال خود گذاشته شود، خیلی زود به یک نظام طبقاتی خودزا منجر می‌شود.

تاریخ هنوز هم مجبور است روشن کند که آیا یک ساختار طبقاتی برای ایجاد یک فعالیت اقتصادی ضروری است یا نه. آشکار است که روش‌های جای‌گزین تاکنون در دنیای جدید کشف نشده‌اند. آزمون اجتناب‌ناپذیر بودن ساختار طبقاتی بستگی به کوشش‌هایی دارد که در آینده برای ایجاد گذار و انتقال سوسیالیستی انجام می‌گیرد، گذاری که در آن نه تنها برای لغو نظام طبقاتی کهنه بل که همچنین برای عقیم‌کردن تشکیل طبقات و لایه‌های اجتماعی جدید، آگاهانه عمل گردد.

درباره دیگر تفاوت‌های میان مردم چه می‌دانیم

تفاوت‌های طبقاتی و تفاوت‌های مربوط به پایگاه اجتماعی، همه سرچشمه‌های نابرابری را در بر نمی‌گیرند. در جهان سرمایه‌داری، تفاوت‌های بزرگ منطقه‌ای از نظر درآمد، زیر ساخت و خدمات اجتماعی بسیار عادی هستند. در واقع، این تفاوت‌ها محصول طبیعی آن نظام‌اند. البته بیش‌ترین تفاوت‌ها فاصله‌هایی هستند که میان جهان سوم و کشورهای سرمایه‌داری پیش‌رفته وجود دارند، تفاوت‌هایی که در روند گسترش نظام سرمایه‌داری از مرکز سرمایه‌داری به خارج ایجاد شده‌اند اما در میان ملت‌های سرمایه‌داری پیش‌رفته نیز اختلاف‌های مهم منطقه‌ای یافت می‌شود.

به عنوان نمونه‌ای از این گونه اختلاف‌ها تذکر این نکته شایان توجه است که در آغاز انقلاب صنعتی در انگلیس از نظر معیارهای زندگی، اختلاف‌های آشکار میان بخش ثروت‌مندتر جنوبی انگلستان و حاشیه فقیرتر سلتی (اسکاتلند، ویلز، ایرلند و بخش‌های شمالی انگلستان) وجود داشت. اکنون که بیش از دو قرن از رشد اقتصادی تحت نظام سرمایه‌داری صنعتی می‌گذرد، تفاوت کامل بین همان مناطق ثروت‌مند و فقیر همچنان وجود دارد.

جوامع پس از انقلاب باید دریابند که تفاوت‌های منطقه‌ای که از یک تاریخ طولانی بهره‌کشی سرمایه‌داری به آن‌ها رسیده است، گره کوری است که باز کردن آن دشوار است. تنش میان اصول و عمل‌گرایی، به ویژه در رابطه با این نوع نابرابری، باعث دردسر است. نظر به تمرکز مهارت‌ها، زیرساخت، منابع ملزومات و تجربه مدیریت در مناطق پیش‌رفته‌تر، تمرکز بر توسعه مناطقی که از قبل توسعه یافته‌اند و در نتیجه غفلت از مناطق توسعه نیافته، کارآتر است. اما این دیدگاه کارآیی باید به سرعت رشد تولید مربوط باشد و نه آن‌چه از دیدگاه اخلاق و هدف کاهش تفاوت‌ها در میان مردم، بهترین است. این موضوع با اختلاف‌های اقتصادی منطقه‌ای که همراه با ستم بر بخش‌های فرودست نژادی، قومی و ملی مردم رشد می‌کنند، بیش‌تر پیچیده می‌شود.

دستورالعمل ساده‌ای که از عهده رفع این مشکل برآید وجود ندارد. و چون هیچ فرمولی و راه‌حل ساده‌ای وجود ندارد، باید در تمام مراحل پایه‌گذاری و اجرای سیاست اجتماعی همواره به برخورد رو در رو اقدام کرد. قابل توجه این که به حداکثر رساندن نرخ رشد اقتصادی هر چه بیش‌تر هدفی برخوردار از برتری و اولویت باشد به همان اندازه بیش‌تر محتمل خواهد بود که تفاوت‌های طبقاتی و منطقه‌ای در میان مردم (شامل تبعیض نژادی و قومی) همچون مشخصه‌ای کم و بیش پایدار، در ساختار اجتماعی، نهادی و ریشه‌دار شود.

دموکراسی چه موقع دموکراتیک است

در محافل چپ این که سوسیالیسم بدون دموکراسی، تناقض‌گویی است، تقریباً بدیهی شده است. بعضی‌ها کاملاً به درستی بر این نکته این را هم می‌افزایند که بدون سوسیالیسم هیچ دموکراسی واقعی نمی‌تواند وجود داشته باشد. چرا؟ زیرا که بدون برابری، دموکراسی به شدت محدود می‌شود، و تنها از طریق سوسیالیسم می‌توان همواره به برابری معنی‌دار و واقعی دست یافت. اما زمانی دراز باید بگذرد و اتفاقات بسیار باید روی دهد، تا آن روز که بتوان به آرمان برابر دست یافت در این فاصله چه اتفاقی روی می‌دهد؟ چنان که در بالا اشاره شد، نابرابری در اشکال و صورت‌های متعدد- نه تنها در میان طبقات و لایه‌های اجتماعی، بل که همچنین بین شهر و حومه

، بین مناطق توسعه یافته و توسعه نیافته، و بین جمعیت‌های نژادی، قومی و ملی - ادامه خواهد یافت.

اگر بهترین شرایط موجود باشد این تقسیم‌بندی‌ها برای زمانی بسیار دراز، پابرجا می‌مانند. یک دلیل عمده این است که امتیاز موقعیت اجتماعی و قدرت به هم وابسته‌اند این عوامل بسته به وضعیت تاریخی، به دو روش، متقابلاً بر هم تأثیر می‌گذارند: قدرت، زمینه را برای کسب امتیاز اقتصادی و اجتماعی فراهم می‌کند، اما مزیت اقتصادی و اجتماعی نیز می‌تواند به رسیدن به قدرت و حفظ آن کمک کند. مزایا از راه‌های گوناگون به اشخاص برگزیده تعلق می‌گیرند. مثلاً افراد تحصیل کرده و زبان‌دار نفوذ آشکار دارند. مهارت‌های آنان در نوشتن و سخن گفتن، در کسب اجازه ورود به رسانه‌ها یاری‌شان می‌دهد. دانش تخصصی و تجربه آنان درها را برای کسب امتیاز به روی‌شان می‌گشایند. درست است که آنان خود در جایگاه‌های قدرت نیستند، اما به آن مراکز دسترسی دارند و بر آنها تأثیر می‌گذارند. به طور خلاصه، تفاوت‌های میان مردم - حتی اگر به اندازه جامعه سرمایه‌داری زیاد نباشد - به هر حال به تنوع قدرت که می‌تواند بر سر راه دموکراسی معنی‌دار و واقعی قرار گیرد، مربوط می‌شود.

این نکته یک موضوع آکادمیک بی‌اساس نیست، زیرا که منافع اقشار مختلف حتی در جامعه‌ای با سمت‌گیری سوسیالیستی نه تنها متفاوت، بل که با یکدیگر در تعارض است. هرگز به طور هم‌زمان برای برآوردن تمام نیازها (یا آرزوها) امکانات کافی وجود ندارد. در این صورت، اشکال سنتی دموکراسی هم ممکن است به آسانی به ابزاری برای قدرتمندتر شدن در جهت کسب امتیازات بیش‌تر به حساب اقشار ضعیف‌تر و غیر ممتاز، تبدیل شوند.

آیا اجباراً باید چنین باشد؟ آیا راه‌هایی خارج از تضاد بین اهداف سوسیالیسم و دموکراسی از یک سو، و موانع برخاسته از نابرابری مداوم از سوی دیگر وجود دارد؟ یقیناً این معضل فقط با عمل انقلابی پیوسته و مداوم رفع می‌شود - عملی که راه‌گشای قدرتمند شدن بی‌قدرتان است.

حداقل توقعی که می‌توان داشت این است که رهبران حقیقت را بگویند. مردم به دانستن حقایق و آگاهی از مشکلات مربوط به انجام گزینش‌های واقع‌گرایانه نیاز

دارند. به جای آن که تصمیمات حساس - تصمیماتی که توسعه آتی جامعه را شکل خواهند داد - در پشت درهای بسته گرفته شوند لازم است که مردم طرف مشورت قرار گیرند و در تصمیم‌گیری نسبت به چنین موضوعات سیاسی - حیاتی سهیم شوند. اما پیش از آن که امکان عملی شدن این امر فراهم شود مردم باید از اهمیت انواع گزینه‌های مورد بررسی کاملاً و بی‌پرده آگاهی یابند. برای پی‌ریزی حرکت به سوی دموکراسی که واقعاً دموکراتیک باشد، سیاست‌های روشنی مورد نیاز است: اقدام مثبت برای رساندن مردم معمولی به مدارج قدرت، وجود رهبرانی که به مردم اعتماد کنند و به حرفشان گوش دهند، تدارک روشهایی که رهبران را ملتزم سازد که این خود متضمن حق مردم برای عزل رهبران و مدیران سیاسی است.

فهرست آنچه برای یک دموکراسی واقعی لازم است، قطعاً طولانی می‌شود. تنظیم چنین فهرستی آسان‌ترین بخش کار است، بخصوص اگر پیش‌بینی لازم برای تغییرات ناشی از آزمون و خطا انجام گرفته باشد، اما از سوی دیگر به اجرا گذاردن این سیاست‌ها، پیچیده و پر از دام راه است. از دیدگاه هیات رهبری یک روش مقتدرانه یا متکی به دموکراسی رسمی که بتواند زیر نفوذ آنان قرار گیرد، ارجح و کارآتر است. اما، چنان که تجربه جوامع پس از انقلاب نشان داده است، طولی نمی‌کشد که روشی که کارآتر دانسته شده است به انحراف از سوسیالیسم منجر می‌گردد.

چه نوع توسعه اقتصادی و به چه منظور

ناگفته پیداست که همواره محدودیت‌هایی برای رشد اقتصادی و آنچه می‌تواند در دسترس باشد، وجود دارد. همه ما نمی‌توانیم همه چیز را با هم داشته باشیم، تنها مقداری زمین، مقداری مواد خام و نیروی کار در دسترس است. می‌توان نیروهای مولد را توسعه داد و بارآورتر کرد، اما این کار زمان می‌خواهد. به این دلایل، دستیابی به یک صورت مرجح که منطبق با سیاست‌های اجتماعی جامعه باشد از بیش‌ترین اهمیت برخوردار است. گزینش‌های ناشی از معیار اولویت باید در عام‌ترین سطوح سیاست انجام گیرند. از آن جمله است: سرمایه‌گذاری در وسایل تولید به جای سرمایه‌گذاری در وسایل مصرف، کشاورزی در برابر صنعت، صنایع سنگین در برابر

صنایع سبک و غیره. خط سیاست‌گذاری گزینش‌های فوری باید کنار گذاشته شود. به عنوان مثال یک کارخانه باید برای کدام یک از مقاصد زیر ساخته شود: ساختن یخچال‌هایی که کارهای خانگی روزانه را تسهیل می‌کنند، اتومبیل‌هایی که به جذابیت زندگی می‌افزایند، یا لوله‌هایی که آب پاکیزه را به روستاها می‌رسانند؟ هنگامی که به جای سود، نیازهای اجتماعی راهنمای تصمیم‌گیری‌ها برای سرمایه‌گذاری هستند هزاران پرسش از این دست مطرح می‌شود.

با وجود این، ابتدا دانستن این نکته مفید است که اگر اولویت به نیازهای فقیرترین مردم داده نشود، در آغاز کارهای زیادی هست که می‌توان حتی در صورت عدم رشد نیروهای مولد، انجام داد. این وضعیت در نخستین روزهای بسیاری از جوامع پس از انقلاب دیده شد. توزیع مجدد ثروت و استفاده از منابع راكد می‌تواند در زمینه‌های بهداشت، آموزش و شرایط زندگی برای بسیاری از مردم بهبود سریع به ارمغان آورد.

دست‌آورد دولت «کراالا» که در محدوده جامعه سرمایه‌داری دوره بعد از استعمار هند فعالیت می‌کند (و در شماره ژانویه ۱۹۹۱ مجله مونثلی ریویو مطرح شد) برخی از امکانات و نیز محدودیت‌های آنچه را که می‌توان در عین فقدان پیش‌رفت‌های بزرگ در رشد انجام داد، نشان می‌دهد. «کراالا» دولتی است که یک تاریخچه طولانی مبارزه توده‌ای مسلحانه دارد و جایی است که برای دوران‌های طولانی، یک حزب (یا احزاب) کمونیست در قدرت بوده است. «کراالا» یکی از فقیرترین مناطق هند است. درآمد سرانه آن فقط به اندازه ۶۰ درصد درآمد سرانه در سراسر هند است. با وجود این، وقتی که پای نیازهای مردم به میان می‌آید، «کراالا» به نحوی بارز از بقیه هند پیش‌تر است. این دولت اصلاحات اراضی مترقانه‌ای را به اجرا درآورده و به ویژه برای کسانی که در بدترین شرایط به سر می‌برند، مساعدت‌های اجتماعی بزرگ را فراهم آورده است. مرگ و میر کودکان در «کراالا» ۲۷ نفر در هزار نفر است و حال آن‌که در مجموع هندوستان ۸۶ در هزار و در کشورهای هم‌سطح «کراالا» ۱۰۶ در هزار است. متوسط طول عمر در هند ۵۷ سال و در «کراالا» ۶۸ سال است. مدارس ابتدایی و متوسطه در روستاها وجود دارند، روستاهایی که در آن‌ها می‌توان مراکز بهداشت، فروشگاه‌هایی با قیمت‌های مناسب، ایستگاه‌های اتوبوس و جاده‌های مناسب در همه

فصول را نیز یافت، وضعیتی که از زندگی روستایی در بقیه هندوستان فاصله بسیار دارد. این همه بدون یک انقلاب اجتماعی و در محدوده یک جامعه سرمایه‌داری و جایی که خوش‌بختانه امپریالیسم ایالات متحده در موقعیت مداخله نبود، صورت گرفت. در عین حال، «کراالا» بهشت عدن نیست. بی‌کاری زیاد است، مردم هنوز خیلی فقیرند و ترقی بیش‌تر به شدت محدود می‌شود. «کراالا» برای پیش‌رفت بیش‌تر در جهت صنعتی شدن و افزایش بارآوری کشاورزی باید از سرمایه‌داری و اقتصاد بازار بپرهیزد. با این حال، تجربه «کراالا» به طور مشخص نشان می‌دهد که حتی با رشد محدود و نیروهای مولد کم‌رشد، می‌توان کارهای زیادی در جهت منافع مردم انجام داد.

با وجود این، علی‌رغم حصول بهبود اندک با منابع محدود، این واقعیت ساده باقی می‌ماند که بدون پیش‌رفت‌های عظیم در بازده کشاورزی، صنعتی کردن، بارآوری کار و به کارگیری علم و تکنولوژی پیش‌رفته، نمی‌توان بر فقر و بدبختی میلیاردها نفر مردم این سیاره غلبه کرد. ولی، هرگاه رشد، حتی رشد دائم‌التزاید تبدیل به مشغله اصلی گردد ممکن است دردسرهایی بروز کند، چنان که در شوروی، که در تولید برای تولید، به جای تولید برای مصرف، جایگزین تولید برای سود شد. اگرچه منطق انباشت ثروت در جوامع پس از انقلاب به طور مشخص با منطق انباشت در سرمایه‌داری متفاوت است، اما جهت فعالیت تولیدی آنها که با غارت محیط همراه است، به الگوهای توسعه سرمایه‌داری شباهت بسیار دارد.

از سوی دیگر، اگر اولویت یک جامعه سوسیالیستی تقدم بی‌تردید نیازمندی‌های فقیرترین مردم و عقب‌مانده‌ترین مناطق، و حفاظت از محیط باشد، ماهیت رشد آن جامعه با رشد تمام جوامع دیگر در گذشته و حال تفاوت بسیار خواهد داشت. هر چند که برای رسیدن به این منظور یک نظریه جهانی کاملاً جدید و ضرورت می‌یابد، نظریه‌ای که از معیارهای مصرف و روش زندگی کشورهای سرمایه‌داری پیش‌رفته بسیار دور باشد.

یک جامعه انقلابی به یک نگرش جهانی انقلابی با چشم‌اندازهای کاملاً نو نیاز دارد مثلاً در مورد خانه‌سازی، نقشه شهرها، ساختار جامعه روستایی، وسایل حمل و نقل،

منابع انرژی، کاربردهای فرهنگ، فرصتهایی برای فعالیت خلاق گسترده و وجود فراغت و استفاده از آن، یک نظم اجتماعی جدید تنها در صورتی می‌تواند عملی شود و با معنا باشد که با خواست و رضایت مردم شکل و جهت گیرد.

دیر یا زود، در چنین جامعه‌ای، ناگزیر خواهند بود که برای زندگی راحت‌تر و داشتن موطنی که در آن بتوانند هوای سالم تنفس کنند و سالم بمانند، لزوم کند یا محدود کردن آهنگ رشد را در نظر بگیرند. دلایل این امر فقط منابع محدود کره زمین و تأثیرات محیط‌زیستی ناشی از صنعتی کردن بی‌پایان نیست، هر چند که این‌ها برای ایجاد تردید نسبت به رشد بی‌پایان کفایت می‌کنند.

گسترش نامحدود برای دستیابی به معیارهای مادی همواره برتر زندگی، تنها توانست به بروز تقلیدوار بدترین مشخصه‌های جامعه طبقاتی منجر شود. فشار برای افزایش مداوم در تولید مجموعه‌ای از کالاها که همواره گسترده‌تر می‌شود. در ضمن عوارض دیگر موجب تداوم تقسیم‌کاری انعطاف‌ناپذیر و تمرکز تولید کالا در بنگاه‌های بزرگ، و آلودگی مراکز صنعتی می‌گردد. وانگهی از تساوی در توزیع باید چشم پوشید. در صورتی که محدودیت‌هایی برای مصرف‌کننده وجود نداشته باشد هیچ روش عملی برای ارضای تمامی تمایلات مصرف‌کننده نسبت به مجموعه‌ای از کالا که همواره گسترده‌تر می‌شود، وجود ندارد. در یک اقتصاد سرمایه‌داری مبتنی بر بازار که تولید محصولات جدید تحت فشار مداوم انباشت سرمایه باید ادامه یابد، عدم تناسب بین عرضه و تمایلات مصرف‌کنندگان به آسانی حل می‌شود: کالاها به دست کسانی که ثروت و درآمد کافی دارند می‌رسد، نه ندارها. چنین وضعیتی بیش و کم با جامعه‌ای مناسب دارد که به ظاهر بر تولید برای مصرف متکی است، اما تحت حاکمیت اصل رشد بی‌پایان با نرخ‌های بالا قرار دارد. این رشد ایجاب می‌کند که سرمایه‌گذاری به شدت در زمینه ظرفیت جدید متمرکز گردد و در نتیجه محدودیت‌هایی بر تولید کالاهای مصرفی تحمیل می‌شود. مجموعه‌ای از کالاهای مصرفی که همواره گسترده‌تر می‌شوند و عرضه آنها الزاماً محدود است، طبعاً به صورت انحصاری گروه‌های ممتاز درمی‌آید و به کسانی تعلق می‌گیرد که برای ارضای تمایلات درونی خود درآمد کافی دارند. در نبود سیاست‌های اجتماعی معینی که محدودیت‌هایی را

برای رشد تعیین کند نابرابری در توزیع الزاماً پایدار می‌شود و تداوم می‌یابد حتی اگر تفاوت‌های میان مردم تشدید نشود.

شاید این همه تأکید بر لزوم تفکر درباره محدودیت‌هایی برای رشد، با توجه به نیاز مبرم به گسترش فوق‌العاده نیروهای مولد در جهان سوم، اگر نه زیاده‌روی حداقل، عجیب به نظر آید. ولی، خواه ناخواه تأمل درباره رشد بلند مدت از ابتدا به سیاست‌گذاری‌ها راه می‌یابد. این که یک جامعه با تفکر سوسیالیستی، چه نوع رشدی را باید در نظر بگیرد، با آن چه بیش از این درباره اخلاقیات، آگاهی، شکل‌بندی‌های جدید طبقاتی و دموکراسی معنی‌دار گفته شد، ارتباط متقابل بسیار دارد. از همان ابتدا، تصمیمات اتخاذ شده درباره این که چگونه و به چه منظور جامعه باید دگرگون شود، تا سالها تأثیر عظیمی بر سمت‌گیری توسعه اقتصادی خواهد داشت.

از این رو، یک سیاست اجتماعی که در جهت نابودی نهایی تفاوت‌های میان مردم، تنظیم شده باشد تأثیر قطعی بر زیرساختی که باید بنا شود، و انتخاب تکنولوژی و جایگاه صنعت و غیره دارد. بنابراین در یک وضعیت آرمانی نیروهای مولدی که پدید آمده‌اند با مناسبات اجتماعی و سیاست‌هایی که مثلاً باید و می‌تواند به ضرورت‌های زیست محیطی پاسخ دهد، سازگار خواهند بود. از سوی دیگر، اگر هدف، به طور ضمنی یا آشکار، رسیدن به معیارهای مصرف کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری (از جمله، مثلاً استفاده انبوه از اتومبیل‌های شخصی) باشد، پس نوع دیگری از زیرساخت و تکنولوژی و صنعتی کردن مورد نیاز خواهد بود. همین که جامعه‌ای این راه را در پیش گرفت، مناسبات اجتماعی و نیروهای مولدی که پدید می‌آیند ادامه همان مسیر را تحمیل می‌کنند. گرایش به رشد سریع و بی‌پایان، بجز در بحران ناشی از تضادهای داخلی به احتمال زیاد پابرجا می‌ماند.

برنامه یا بازار

علی‌رغم این پیش‌زمینه، موضوع برنامه در برابر بازار - که این روزها چنین شایع است - مفهوم خاصی به خود می‌گیرد. اگر چون و چرایی درباره یک جنبه این مسأله وجود داشته باشد، اندک است. بازار دست‌کم برای توزیع کالاها و خدمات بین مصرف‌کنندگان ضروری است. به علاوه بازارهای عمده‌فروشی برای کالاهای مصرفی و فرآورده‌های صنعتی می‌توانند به عمل کرد یک‌نواخت‌تر اقتصاد یاری دهند.

مسأله قطعی، بودن یا نبودن بازار نیست، بل که نوع بازار است بازار تا چه حد راهنمای جریان سرمایه‌گذاری است؟ اگر این بازار به عنوان راهنمای تصمیم‌گیری‌ها برای سرمایه‌گذاری به حال خود گذاشته شود، پس باید منطق خودش را دنبال کند. مثلاً اگر انحصارها یا شبه‌انحصارها فروشنده باشند، بازارها عقلانیت و منطق خود را از دست می‌دهند. اگر قرار باشد که بازارها به عنوان راهنمایان تصمیم‌گیری‌ها در سرمایه‌گذاری به کار آیند، رقابت الزامی است. اما، شرکت‌های درگیر رقابت در معرض خطر ورشکستگی قرار می‌گیرند. برای اجتناب از خطرات پنهان ورشکستگی، لازم است که بنیان محکمی برای ایجاد سود برپا کنند. این امر، در ضمن چیزهای دیگر مستلزم وجود موارد زیر است: محکم نگاه‌داشتن مهار دستمزد و دیگر هزینه‌ها، انگیزه‌ای برای خودگستری به منظور کسب تسلط بیش‌تر بر بخشی از بازارها به عنوان پناهگاهی در برابر رقبای طماع، اتکای فزاینده به بازارهای صادراتی برای فروش محصولات اضافی ناشی از ظرفیت گسترش یافته. برای حفظ گردش چنین نظامی، بازارهای سرمایه مورد نیاز است، و این بازارها برای آن که مؤثر باشند به نقدینگی نیاز دارند. به بیان دیگر، دسته‌ای از بورس‌بازان هم‌واره آماده‌اند تا اسناد مالکیت یا بدهی را بخرند یا بفروشند. لذا لازم است که چرخ‌های بنگاه‌ها و بازارهای سرمایه با نظام بانکی نیرومندی روغن‌کاری شوند. این مؤسسات به نوبه خود برای دفاع از خود باید اطمینان یابند که شرکت‌هایی که آنها منابع پولی برای‌شان تامین می‌کنند، چشم‌اندازهای خوبی برای سوددهی دارند، از این گذشته، اگر فقط حمایت در برابر تهدیدهای رقابت‌آمیز در حوزه مالی مورد نظر باشد، لازم است که بانکها خود مراقب سود و رشد خود باشند. نتیجه اجتناب‌ناپذیر این است که ایجاد سود، کار انباشت

سرمایه و در نتیجه سرنوشت اقتصاد، تعیین تخصیص منابع و توزیع درآمد را هدایت می‌کنند.

همین که بازار، آزاد گذاشته شود، هیچ وضعیت بینابینی وجود نخواهد داشت. دولت می‌تواند، و در واقع گاهی باید برای جلوگیری از سوءاستفاده‌هایی که به مردم آسیب می‌رسانند (مثلاً در مورد مواد خوراکی و داروها) مداخله کند. اما بیش از هر چیز دیگر، دولت باید راه را برای صنعت و بازرگانی هموار سازد و از آن حمایت کند - یعنی اگر قرار است که چنین اقتصاد مبتنی بر بازار پدید آید و فعال باشد. اقتصادهای مبتنی بر بازار به دلیل ماهیت‌شان به هرج و مرج تمایل دارند و از این رو تابع افول‌ها و توقف‌های دوره‌ای هستند. به این دلیل، لازم است که دولت در برابر این‌گونه فروپاشی‌های بالقوه خطرناک محتاط باشد و بخصوص اگر این فروپاشی‌ها جدی باشند باید برای حفظ نظم گام‌هایی بردارد. هر اندازه که جامعه به اقتصاد مبتنی بر بازار بیشتر تکیه کند، باید بیشتر در خدمت اقتصاد بازار باشد. این یک تئوری بی‌اساس نیست، بل که قضیه‌ای است که در طول صدها سال عمر اقتصاد مبتنی بر بازار تجاری نخستین و اقتصاد سرمایه‌داری صنعتی بارها و بارها ثابت شده است. از سوی دیگر، اگر قرار است که اقتصاد در خدمت جامعه باشد - خدمت کردن به منظور رفاه تمام مردم، از بین بردن فقر و توسعه‌نیافتگی و بدبختی توده‌ها - پس برنامه‌ریزی مرکزی یک ضرورت مطلق است. به علاوه، بر این امر نمی‌توان خیلی زیاد تاکید کرد: برنامه‌ریزی ملی هم به همان اندازه ضروری است و پیش از آن که بقای کره زمین به عنوان زیست‌گاهی قابل زندگی برای افراد بشر خیلی دیر شود. این امر ضرورتاً به معنای آن نیست که جزئیات تولید و توزیع باید از سوی مقاماتی در مرکز دیکته شود. ما از تجربه تلخی که داشته‌ایم می‌آموزیم که برنامه‌ریزی بیش از حد بوروکراتیک چگونه می‌تواند ضد بارآوری شود. اما از این حقیقت عریان که منابع محدود هستند، گریزی نیست. برای چگونگی تخصیص منابع باید انتخاب صورت گیرد. و برای این کار اساساً دو روش وجود دارد. می‌توان منابع را از طریق بازار، جایی که قیمت و سود کار سهمیه‌بندی را انجام می‌دهند، تخصیص داد. روش جایگزین، تخصیص منابع اصلی است به طریقی که نیازهای اجتماعی به گونه‌ای شایسته برآورده شود. ضرورت

برنامه‌ریزی مرکزی در ایالات متحده در طول جنگ جهانی دوم که اولویت‌های ملی روشن و واضح بود (مثل تولید هواپیماهای نظامی در برابر اتومبیل‌های شخصی، تانک‌ها در برابر یخچال‌های خانگی، سربازخانه‌ها در برابر خانه‌های شخصی)، ثابت شد. برنامه‌ریزی مرکزی تنها روشی بود که با آن معجزه‌های صنعتی به انجام رسید. به طور خلاصه، سفارش تجهیزات جنگی، تسهیلات حمل و نقل، مواد غذایی، پوشاک و ساختمان‌سازی برای نیروهای نظامی در حال جنگ در دو قاره، تدارک دیده شد. در نتیجه، مقامات واشنگتن دیکته می‌کردند که چه باید تولید کرد و چه نباید تولید کرد (البته نه در مورد همه جزئیات، بل که با هدایت به‌موقع برای اطمینان از این که فوری‌ترین اولویت‌ها برآورده می‌شود)، چه نوع ظرفیت تولیدی جدید باید بنا شود و تولید ناکافی فلزات، ملزومات صنعتی، ماشین‌آلات فلزکاری و غیره چگونه توزیع گردد. یکی از غم‌انگیزترین تصورات غلط، در این روزها از هم‌سان دانستن روش شوروی با برنامه‌ریزی ملی ناشی می‌شود. از این رو شکست‌های برنامه‌ریزی سبک شوروی برای اثبات این که برنامه‌ریزی ملی مجبور به شکست است، به کار گرفته می‌شود. اما هیچ دلیل معتبری وجود ندارد تا بپذیریم که مدل شوروی تنها مدل ممکن است. این نظامی است که در شرایط تاریخی معین پدید آمد. در هر حال، لازم است که برای پرهیز از تکرار آن اشتباهات، شکست‌هایش به طور کامل بررسی شوند. به عقیده من، بررسی انتقادی این تجربه مهم، بیش‌تر مستلزم توجه به تدابیر و سیاست‌های اجتماعی است نه فن برنامه‌ریزی، چرا که نقض از آنهاست همچنان که ممکن است در فن برنامه‌ریزی هم نقایصی وجود داشته باشد.

ملتی سوسیالیست در میان اقتصاد جهان سرمایه‌داری

تاکنون باید روشن شده باشد که بحث پیشین، خلاصه‌ای است از برخی از حادثترین مسائل همه، به ویژه دخالت مستقیم و غیر مستقیم قدرت‌های امپریالیستی و لزوم ثبات نظامی. اگر بخواهیم با این خلاصه بحث را ادامه دهیم، به اعتقاد من از مجموع مسائل و مشکلات پیشین چنین نتیجه‌گیری می‌شود که جامعه‌ای با تمایل چرخش به سوی سوسیالیسم - با آن جوامعی که با روش‌هایی دیگر می‌خواهند بر موانع ایجاد

شده به وسیله استعمار و استعمار نو غلبه یابند - در میان جهانی سرمایه‌داری، باید در جهت گزینشی خارج از شبکه بین‌المللی بازرگانی و دارایی سرمایه‌داری فعالیت کنند. این که این جامعه با چه سرعتی می‌تواند چنین کند و تا کجا می‌تواند در آن جهت پیش رود، به ملاحظات عملی بسیار بستگی دارد. این موضوع به هیچ وجه به معنای خودکفایی کامل نیست، اما این اصل اساسی باید روشن شده باشد که هر چه بیش‌تر یک اقتصاد (سوسیالیستی یا غیر آن) بخشی از آن شبکه باشد، بیش‌تر به آن وابسته می‌شود و اقتصاد داخلی آن باید با نظام جهانی قیمت‌ها، الزامات مالیه بین‌المللی (شامل نظم تحمیلی صندوق بین‌المللی پول) و چرخه بازرگانی سرمایه‌داری، بیش‌تر هماهنگ شود. نتیجه اساسی این امر آن است که محدودیت‌های بازار جهانی، در جامعه‌ای سوسیالیستی (یا در شکل‌بندی‌های اجتماعی جانشین که در صدد کنترل سرنوشت خودشان هستند) به جریان غالب تبدیل می‌شوند. اقتصاد برنامه‌ای که با سر وارد شبکه بین‌المللی بازرگانی و مالیه جهانی می‌شوند، در می‌یابند که کنترل سرنوشت خودشان را به نحو فزاینده‌ای از دست می‌دهند. طولی نمی‌کشد که برنامه‌ریزی، کارایی خود را از دست می‌دهد، و به کشتی بدون سکان‌داری تبدیل می‌شود که بر آب رها شده است.

دلیلی که معمولاً برای نیاز به شرکت فعالانه در بازرگانی جهانی آورده می‌شود، دست پیدا کردن به جدیدترین تکنولوژی است این دلیل را فضایی رازآمیز درباره خواص جادویی علم و تکنولوژی جدید احاطه کرده است. گویی این‌ها کلیدهای غلبه بر عقب‌ماندگی هستند. اما این طفره رفتن از مسائل اساسی‌تری است که پیش‌تر مطرح شد: چه نوع سوسیالیسم؟ و برای چه هدفی؟ آیا قرار است برای تمام مردم، با این هدف که برآوردن نیازهای محروم‌ترین آنها در اولویت باشد، حداکثر رفاه تامین شود؟ در این صورت، اختصاص منابع کمیاب به جدیدترین تکنولوژی شاید اسراف باشد. بلی، اگر آنچه در پی‌آیند، رساندن جدیدترین اختراعات و ابداعات غرب به بخش ممتاز جمعیت باشد، پس با سر فرورفتن در مشارکتی دائم‌التزاید در اقتصاد بین‌المللی قابل فهم است. اما اگر هدف برآوردن نیازهای تمام مردم به غذای مناسب، مسکن، آب پاکیزه، بهداشت صحیح، تولید بسیار گسترده مواد غذایی، حفظ سلامت، آموزش و